

جستاری درباره کتاب سلولهای بهاری

ناباوری به توانایی وهوش بومی



آزاده جهان احمدی

گفتن و نوشتنش راحت است. آدمهای موفق خسته نمی‌شوند. از پا نمی‌نشینند. شاید حتی خواندن و پذیرفتنش. از این مدهای جدید. از این جملات انگیزشی که هر روز صبح فرصتی است که رویاهایت را دنبال کنی. بله نوشتن و گفتن و خواندن و حتی پذیرفتنش هم راحت است. اما پای عمل که وسط می‌آید تازه عیان می‌شود هر کدام از ما چند مرده حلاجیم.

همه آنهایی که بریدند، همه آنهایی که عقب نشستند و روزمرگی آنها را با خودش برد و همه آنهایی که چمدان‌هایشان را بستند و با یک ایمیل پذیرش و کلی مدارک در آغوش خانواده در فرودگاه امام آخرین گریه‌های در وطن را کردند و رفتند تا در گوشه‌ای از این جهان، جایی که بهتر و بیشتر قدر دانسته می‌شوند جایی در کلاس‌های درس دانشگاه و آزمایشگاه‌های پیشرفته به عطش و نیاز درونی‌شان برای علم پاسخ بدهند. همه آنها هم این حرفها و جملات انگیزشی را بلد هستند و شاید مدتی هم با آنها سر کردند اما بروکرآسی فلج‌کننده و ناکارآمدی سیستماتیک، غلبه کمیت بر ساختار دانشگاه‌ها به عنوان نهاد رسمی و مهم علم در ایران را هر کسی تاب نمی‌آورد.

این سطور را کسی می‌نویسد که خودش را قربانی همین سیستم

زندگی می‌کرد، بعضاً ناامید و بعضاً دلشکسته و شکست‌هایی در زندگی‌شان بوده، من می‌خواستم اینها زندگی‌شان و نگاهشان را عوض کنند.

این بود هدف من! و از همه مهم‌تر باز خورد عملی است! یعنی شما با این کتاب تکان دادی طرف را! زندگی‌اش را تکان دادی! یک نفر نوشته بود که من هر وقت شکست می‌خورم یا هر وقت دل چرکین می‌شوم نسبت به اوضاع جامعه یا دلشکسته می‌شوم یا یک اتفاق خاصی در زندگی‌ام می‌افتد که نمی‌توانم ادامه بدهم، یاد خانم دکتر بهاروند می‌افتم! یاد دکتر بهاروند می‌افتم! یکی دیگر نوشته بود که من از وقتی این کتاب را خواندم زندگی‌ام زیور شد! یک امید جدیدی پیدا کردم به زندگی! یکی دیگر نوشته بود که-نقل به مضمون می‌کنم- نویسنده و راوی این کتاب انتخاب شده و خدا بهشان توفیق داده! هم دکتر بهاروند را خدا بهش توفیق داده که راوی این کتاب شود و هم نویسنده توفیق داشته که نویسنده این کتاب باشد و من واقعاً به این اعتقاد دارم که این چیزی جز توفیق الهی نبود برای من و ان شاءالله مؤثر شود و بتواند خیلی از زندگی‌هایی را که دچار مشکل شدند و دچار خمودگی شدند و دچار یأس شدند را بتواند اصلاحشان کند و آخرین موردی هم که شنیدم و خیلی برایم دلگرم‌کننده بود، دست‌نوشته آقا بود که هم برای کتاب دعا کرده بودند که برکت پیدا کند و هم دکتر بهاروند را خیلی دعا کرده بودند. خیلی جمله جالبی بود.

قبل از اینکه کتاب چاپ شود، تو دیداری آقای وحید جلیلی درباره نوشتن کتاب اطلاع می‌دهند و آقا می‌گویند که بیاورید من قبلش بخوانم؛ بعد که آقای جلیلی کتاب را می‌برد پیش آقا، آقا نوشته بودند که کتاب دکتر بهاروند را منتشر کنید! خدا به آن و به خود آن انسان عزیز برکت دهد و او را برای اسلام و مسلمین حفظ نماید.

کتاب‌هایی که تا حالا کار کردید یا در دست نوشتن دارید؟

الان دارم زندگی‌نامه «دکتر سعید کاظمی آشتیانی» رویان را می‌نویسم و یک پروژه‌ای دیگر هم که با یکی از دانشمندان صنعت ماهواره‌ای کشور مصاحبه گرفتیم و در حال پیاده‌سازی است که بعد از کتاب دکتر کاظمی، تدوین او را هم شروع می‌کنم ان شاءالله. کتاب دیگر همان شهید جعفری فرمانده سپاه کرمانشاه است که گفتم و کتاب «مادر برایم قصه بگون تاریخ شفاهی گروه سرود آواده چاپ شده است. یک کاری دیگر هم در مورد حاج قاسم عزیز؛ خاطرات اعضای ستاد بازسازی ستاد عتبات عالیات از حاج قاسم و نقش حاج قاسم در بازسازی عتبات و شکل‌گیری بازسازی عتبات که تدوینش تمام شده است. تدوین خاطرات شهید عبدالمحمد سالمی از سرداران قرارگاه فوق‌سزای نصرت سپاه پاسداران بودند که آن هم تمام شده و آماده چاپ است.

در پایان از جوایزی که تا الان کسب کردید؟

اولین آن جایزه راوی برتر است از اولین جایزه روایت پیشرفت بود. بهمن ماه هم که جایزه ادبی جلال آل احمد بود که برگزیده بخش ویژه بود.